

پرویز در مورد رود نیل پذیرفتنی باشد، مسلماً نمیتوانست در مورد سه بار تجدید بنای سدی بر روی دجله و هر بار با هشت ماه فاصله در روزها و ماههای سرنوشت ساز سال ۶۲۸ میلادی (ششم هجری) نیز قابل قبول باشد، و تنها نتیجه ای که میتوان از چنین روایتی گرفت این است که یا مورخان ناقل آن مطلقاً با تاریخ ساسانی آشنا نبوده اند، یا چنان خواستار معجزه سازی بوده اند که توجه به واقعیت‌های آشکار تاریخی را ضروری ندانسته اند.<sup>۱</sup>

باز هم بعنوان دلیلی دیگر، کائتانی تذکر میدهد که در آن بخش از تاریخ طبری (ج ۱، صفحات ۹۹۵ تا ۱۰۷۲) که حوادث آخرین سالهای ساسانیان براساس منابع ایرانی (بویژه خداینامه که بعداً مورد استفاده فردوسی و دانشمندان دیگری چون بیرونی، ثعالبی، مسعودی، حمزه اصفهانی نیز قرار گرفت) روایت شده است، سسخنی از چنین سفارتی به میان نیامده و آنچه بعد از آن بدین مناسبت گفته شده صرفاً از منابع عربی گرفته شده است، و این نشان میدهد که موضوع چنین نامه ای برای خود ایرانیان بکلی ناشناخته بوده است، همچنانکه نبودن هیچ اشاره ای بدین نامه ها در تاریخ های لاتینی و یونانی و ارمنی و گرجی و سریانی و فقدان هرگونه مدرک و لوحه ای در این باره در آرشیوها و الواح کشورهای مورد بحث، نشان میدهد که وجود چنین نامه هایی برای دیگر مراجعی که نام برده شده اند نیز ناشناخته بوده است.<sup>۲</sup>

و سرانجام، کائتانی متذکر میشود که با آنکه طبری در تاریخ خود این روایت ها را به ابن اسحاق، نخستین «سیره نویس» زندگی محمد نسبت داده است، با توجه به متون بسیار قدیمی این سیره که اکنون در دست ما است (ولی طبری تنها نسخه رونوشت برداری دستکاری شده ای از آنها که امروزه بدان نیز دسترسی داریم در اختیار

۱ - L. Caetani در *Annali dell'Islam*، ج ۲، بخش ۱، پاراگراف های ۴۵ و ۴۶ و Hubert Grimme در *Muhammed*، ج ۱، صص ۲۲۳-۲۲۹.

۲ - L. Caetani در *Annali dell'Islam*، ج ۴، ص ۷۷۴.

داشته است) میتوان تأکید کرد که ابن اسحاق در سیره خود مطلقاً سخنی از این نامه های ارسالی پیامبر به سران کشورهای خارجی بمیان نیاورده است. اشاره کوتاهی هم که ابن هشام در سیره خود در این باره میکند از جانب خود او است و نه اینکه مانند بقیه کتاب از ابن اسحاق گرفته شده باشد. اضافه بر آن فصلی که این اشاره در آن آمده، فصلی است که نویسنده پس از پایان کتابت اثر خود به آخر آن افزوده است و در متن اصلی کتاب وجود نداشته است. این سکوت کامل ابن اسحاق دلیل بر این است که یا در زمان تدوین این کتاب چنین موضوعی اصولاً مطرح نبوده، یا اصالت آن قویاً مورد تردید بوده است.

پژوهشگر برجسته ایتالیایی در این مبحث، توضیحات مشروحی نیز در باره نسخه های خطی سیره های اصیل و سیره های دستکاری شده ابن اسحاق در کتابخانه ها و آرشیوهای مختلف داده است که نقل آنها در اینجا ضرورتی ندارد.

ظاهراً برای پاسخگویی به تردیدهای احتمالی در باره اصالت این نامه ها ساختن این روایت نیز ضروری شناخته شد که: «یزید بن حبیب مصری مکتوبی یافته بود که نام پیامبر و سخنانی که هنگام فرستادن رسولان با یاران خویش بگفت در آن ثبت شده بسود، و مکتوب را با یکی از معتمدان شهر خویش پیش شهاب زهری فرستاد که آنرا تأیید کرد. در مکتوب آمده بود که پیامبر صبحگاهی به یاران خویش گفت که مرا به همه کسان فرستاده اند، شما رسالت مرا بگزارید و مانند حواریان عیسی بن مریم با من اختلاف مکنید. یاران گفتند: اختلاف حواریون چگونه بود؟ گفت: آنها را برای بردن پیام مأمور ساخت، ولی آنهايي که راهشان نزدیک بود تسلیم شدند و آنهايي که راهشان دور بود و از قبول آن امتناع کردند و گفتند که ما زبان آنانرا ندانیم. عیسی از رفتارشان پیش خدا شکایت برد و روز بعد هرکدام از آنها به زبان مردمی که به سوی آنها مأمور شده بودند سخن میگفتند» (تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۳۲). جالب است که حتی در دوران خود ما نیز مورخ سرشناس دیگری از همین جهان اسلام، در همین مورد

مینویسد: «بعضی از خاورشناسان موضوع ارسال نامه های پیغمبر را به پادشاهان و زمامداران عصر با دیده تردید نگریسته اند و اصالت ارسال چنین نامه هایی را منکرند، بدین دلیل که در مدارک و اسناد تاریخی هیچیک از این کشورها اثری از هیچکدام از این نامه ها وجود ندارد. ولی این موضوع به تنهایی دلیل بر انکار این قصیه تاریخی نمیشود، زیرا ممکن است نامه های پیغمبر به پادشاهان عصر به عللی که بر ما پوشیده است از میان رفته باشند» (تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه فارسی، ص ۱۷۵).

نامه های متعددی در دو قرن گذشته همزمان با طرح موضوع این دعوت از سران کشورها در بررسیهای دانشمندان غربی، در اینجا و آنجا اصل نامه های ارسالی محمد معرفی شده اند که تا آن تاریخ ناشناخته مانده بوده اند. یکی از اینها، نامه ای است که به مقوقس خدیو مصر به اسکندریه فرستاده شده و ظاهراً در سال ۱۸۵۴ بوسیله شخصی بنام بارتلمی در یک صومعه متعلق به مسیحیان قبطی مصر کشف شده است. براساس روایات مورخان اسلامی مقوقس در عین خودداری از قبول اسلام، بعنوان ادای احترام هدایائی چند، منجمله دو دختر زیبای قبطی برای پیامبر فرستاد که پیامبر یکی از آنها (ماریه قبطیه) را برای خود نگاه داشت و دیگری را که شیرین نام داشت به حسان بن ثابت شاعر معروف عرب که اشعار بسیاری در مدح اسلام سروده بود بخشید. از هدایای دیگر مقوقس استری بنام دلدل بود که محمد در جنگهای دو سال آخر خود بر آن سوار میشد و بعداً آنرا به علی بخشید و همان استری بود که در جنگهای صفین و جمل زیر پای علی بود.

بدنبال سر و صدایی که کشف ادعایی این نامه به راه انداخت، متن نامه ارسالی برای نجاشی امپراتور حبشه نیز بصورت غیرمنتظره ای در یک عتیقه فروشی دمشق بدست آمد و گزارشی در همین باره در مجله انجمن سلطنتی آسیائی انگلستان بچاپ رسید. تازه ترین نامه بدست آمده، نامه ای است که ادعا شده است از

جانب پیامبر برای خسرو پرویز فرستاده شده است. بطوریکه در ماه مه ۱۹۶۳، روزنامه های عربی المساء و الحیات چاپ بیروت خبر دادند متن این نامه اکنون در اختیار هانری فرعون وزیر امور خارجه پیشین لبنان است و در کلکسیون شخصی او نگاهداری میشود. مجله ایتالیایی Rivista degli Studi Orientali چاپ رم (سال ۱۹۶۵، شماره ۴۰) گزارش مفصلی درین باره بضمیمه عکسی از نامه چاپ کرده که یک کپی از آن توسط انستیتوی Hispano-arabe مادرید در اختیار من گذاشته شده است.

احتمالاً یک بررسی فنی از نوع آنچه اخیراً به سفارش واتیکان در مورد تعیین اصالت یا عدم اصالت کفن معروفی که در طول بیش از هزار سال کفن عیسی مسیح شناخته میشد ولسی آزمایشهای سه مرکز آزمایشی معتبر در اروپا و امریکا نشان داد که پارچه این کفن ساخت قرون وسطی است و بنابراین نمیتوانسته است کفن عیسی باشد، خواهد توانست اصالت یا عدم اصالت این نامه هائی را نیز که معجزآسا در طول چند دهه پیاپی در گوشه و کنار جهان پیدا شده اند روشن کند.

### ... و نامه سعد وقاص به رستم فرخزاد

مورخان مسلمان غالباً روایات مشابهی را مورد دیدارهای نمایندگان سعد ابن ابی وقاص با رستم فرخزاد فرمانده سپاه ایران و گفتگوهای آنان با او در هفته های پیش از جنگ قادسیه نقل کرده اند که آنها از فرط تکرار واقعیتهایی مسلم تلقی شده اند، در صورتیکه بررسی های متعدد محققان غیرمسلمان، در دو قرن گذشته، تردیدهای بسیاری در این مورد در پیش آورده اند، زیرا منبع مشترک تمامی این مورخان کتاب ابن اسحاق است که صد و سی سال بعد از حمله عرب به ایران نوشته شده است، و آنچه هم که در این باره و در موارد مشابه در این کتاب آمده، بر اسناد کتبی مربوط به زمان این حمله متکی نیست، زیرا که در آن زمان نه وقایع نگاری در نزد عرب معمول بوده و نه اصولاً وقایع نویسانی در جامعه ای که شمار باسوادان آن از چند ده



نفر تجاوز نمیکرده وجود داشته اند. بدین جهت آنچه توسط ابن اسحاق ثبت شده براساس روایات شفاهی بوده که دهان بدهان و نسل به نسل منتقل شده اند، و طبعاً هیچ تضمینی نه تنها بر اینکه هر بار شاخ و برگهای تازه ای بر آنها افزوده نشده باشد، بلکه اصولاً بر اینکه اصل روایت اصالتی داشته باشد وجود ندارد. از جانب خود ایرانیان نیز مطلقاً سندی حاکی از چنین دیدارها و چنین گفتگوها در دست نیست. بدین ترتیب تنها منبع روایاتی که بطور یکنواخت توسط مورخان عرب و مسلمان در این باره بدست ما رسیده اند مطالبی هستند که خود این فرستادگان عرب در باره گفتگوهای خویش با فرمانده سپاه ایسران (در صورت وقوع چنین دیدارهایی) با آب و تاب نقل کرده اند، و طبعاً با حکمها و اصلاحاتی که باب طبع شنوندگان بوده بعد از چندین بار دست بدست گشتن، به ابن اسحاق و بعداً توسط ابن اسحاق به مورخان متأخرتر از او رسیده اند.

طبق این روایات، طی چند دیدار گفتگوهای بدین شرح میان رستم فرخزاد و فرستادگان سعدبن ابی وقاص رد و بدل شده است: «... رستم رسول را نزدیک خواندی و رسول همچنان با سلاح پیش او رفتی و آهن بن نیزه را بر بساط نهادی چندانکه وقت بودی که بساط را سوراخ کردی، و بر نیزه تکیه کرده با رستم سخن گفتی. و رستم که مردی عاقل بود در سخنان ایشان تأمل کردی و همه را به قسانون حکمت و حزم یافتی، و لاجرم از آن بیندیشیدی و هراس بر او مستولی گشتی... روزی رستم با یکی از رسولان که نیزه در دست داشت گفت: ایسن دوک که در دست داری چیست؟ او گفت: آتش پاره را از کوچکی و بزرگی عیبی نباشد. و با دیگری گفت: غلاف شمشیر ترا بسی کهنه می بینم. رسول گفت: غلاف شمشیر کهنه است اما تیغ نو است، و جسودت شمشیر در نفس او باشد نه در غلاف متکلف. رستم از جوابهای ایشان متأثر شد و یاران خود را گفت ایسن جماعت اعصاب اگر در آنچه میگویند صادقند باری هیچکس را در برابر ایشان تاب نباشد. لشکر عجم از این سخن بغایت گرفته شدند و بانگ برآوردند که ایسن سخن بیش مگوی. رستم گفت این سخن با شما نه از آن میگویم که بر

مقاتله ایشان جازم نیستم، بلکه شما را از حال ایشان آگسah میکنم و سخنی را که در دل دارم با شما میگویم»<sup>۱</sup>

طبری در حوادث سال ۱۴، گوشه ای دیگر از این برخوردها را چنین توصیف میکند: «وقتیکه مغیره بن شعبه از جانب عربان به رسالت بنزد رستم آمد، گستاخ پیش رفت و در کنار رستم بر کرسی او نشست. ملازمان سپهبد او را فرو کشیدند و طامت کردند. مغیره گفت: همانا که ما شما را مردمی خردمند می انگاشتیم ولسی اکنون نادان تر از شما کس نمی بینیم، زیرا از ما تازیان هیچکس دیگری را بنده نیست و گمان داشتم که شما نیز چنین باشید. بهتر آن بود که از اول میگفتید که برخی از شما بندگان برخی دیگرید. از رفتارتان دانستم که کار شما بشد و ملک با چنین شیوه و آئین پایدار نماند.»<sup>۲</sup>

«در موردی دیگر، این گفتگو میان مغیره بن شعبه و رستم فرخزاد نقل شده است که: «آنچه از سختی و بدبختی مس عربان در پیش ازین گفتمی درست است، اما پیغامبری در میان ما آمد و حال ما دیگر شد، و هم او ما را فرمان داد که شما را به دین حق بخوانیم. اگر بپذیرید بلاد شما هم شماراست و جز با دستوری شما اندر آن نیاییم، وگرنه باید جزیه دهید یا آماده پیکار باشید تا فرجام کار چه شود؟»<sup>۳</sup>

در تواریخ ابن اثیر و یعقوبی و بلاذری با مبالغه ای بیشتر آمده است که: «خداوند متعال به ما تفضل فرمود و رسولی بسوی ما فرستاد که ما را به کار نیک امر فرمود و از کار زشت برحذر داشت. ما پیش از آنکه مسلمان شویم در آتش نفاق و کینه میسوختیم ولسی به برکت اسلام اکنون همه با هم برادر شده ایم. بنابراین از شما میخواهیم که مسلمان شوید تا ما را با شما کاری نباشد. و اگر اسلام اختیار نکنید باید جزیه بدهید. اما اگر نه قبول اسلام کنید و نه حاضر به پرداخت جزیه شوید، در آنصورت سر و کار شما با شمشیر ما خواهد بود.»

۱ - تجارب السلف، ص ۲۷.

۲ - طبری، حوادث سال ۱۴.

۳ - مقدسی، البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۱۷۳.

بی پایگی این روایتی که آشکارا بعد از جنگ قادسیه ساخته و پرداخته شده است بنوبه خود مورد تأکید بسیاری از پژوهشگران قسرار گرفته است، زیرا از یکطرف روایات قبلی تواریخ اسلامی عموماً حکایت از آن دارند که عمر افراد این نیرو را با وعده قطعی تصرف خزائن سلطنتی کسری فرستاده بود، و صحبتی از اینکه در صورت مسلمان شدن ایرانیان اینان دست خالی به بیابانهای خود بازگردند در میان نبود. از طرف دیگر نحوه دعوت شمشیرکشان اسلام از پادشاه ساسانی برای پذیرفتن آیین نو، که تا بدان هنگام در هیچ مقطع زمانی و مکانی تاریخ جهانی سابقه نداشت، یعنی این اتمام حجت که یا مذهبی را که پیامبر آنان آورده است، بی آنکه از اصول و فروع آن اطلاعی داشته باشند، بی گفتگو بپذیرند، یا در ازای پذیرفتن آن جزیه بدهند و یا آماده مواجهه با شمشیرهای آبدار عربان باشند، اصولاً جایی برای قبول چنین آیینی نمیگذاشت، آنهم در شرایطی که حتی خود این شمشیرکشان آگاهی بر ماهیت آیینی که مدعی ابلاغ آن بودند نداشتند، زیرا که نه تنها تقریباً همه آنها بیسواد بودند و امکان خواندن قرآن را نداشتند، بلکه اصولاً قرآن که تا زمان خلافت عثمان تدوین نشده بود در اختیار هیچیک از آنان نبود. تنها چیزی که در خود عربستان در این زمینه از این افراد خواسته شده بود اعسلام دوری از شرک و قبول یگانگی خداوند بود، و این امری بود که اگر برای بادیه نشینان بت پرست حجاز تازگی داشت، برای ایرانیان کسه کشور خودشان زادگاه آیینی توحیدی بود و حتی خودشان از طریق همین آیین در آئینهای سه گانه توحیدی جهان سامی نیز بصورتی آشکار اثر گذاشته بودند، تازگی نداشت. اعلام این هم که خداوند ما پیامبری به سوی ما فرستاده است که ما را به معروف امر فرموده و از منکر نهی کرده است برای پیروان مذهبی که اصولاً بر اصل پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک و بر رویارویی خیر و شر بنیاد نهاده شده بود تازگی بیشتری نداشت، تا پادشاه چنین کشوری بر همه باورهای دینی گذشته خودش خط بطلان بکشد و بی گفتگو از در اطاعت بادیه نشینان نورسیده درآید و به زبانی که نمیشناسد شهادتین بگوید.

و بعد از همه اینها، بفرض صحت «پیام خیرخواهانه و اندرزگونه مسلمانها در مقابل تکبر و توهین سران حکومت ایران» آیساً منطقاً پیام دین تازه ای که مدعی از میان بردن تبعیضات طبقاتی و درهم شکستن مستکبران است، میباید به مردمی که قربانی این تبعیضات هستند ابلاغ شود تا اینان «آغوش به روی آن بکشایند»، یا به خود آن مستکبران بالانشینی که آیین تازه برای مبارزه با آنان به میدان آمده است؟ و آیا اسلام آوردن فرضی یزدگرد و رستم فرخزاد و مویدان زرتشتی، این معنی را نمیداشته است که باری دیگر از مردمی خواسته شده باشد که کورکورانه بدنبال پیروی از آیین فرمانروایان خود روند بهمانسانی که در دوران سلطه مویدان زرتشتی میرفته اند؟

البته هیچکدام از این پرسشها احتمالاً جایی برای مطرح شدن نداشته اند، زیرا که به احتمال بسیار اصولاً موردی برای ارائه چنین اتمام حجتی از جانب شمشیرکشانی که خودشان نیز اصولاً چیزی از مذهب تازه نمیدانسته اند در پیش نیامده بوده است. Caussin de Perceval مورخ و محقق نامی قرن نوزدهم فرانسه، در کتاب ۱۵۰۰ صفحه ای خود با عنوان «تاریخ اعراب پیش از اسلام و در دوران محمد تا هنگام انقیاد کلیه قبایل عرب بدست اسلام» روایتی را از سیره معتبر ابن هشام که دومین شرح حال قدیمی پیامبر اسلام است در این باره نقل میکند که احتیاج به توضیحی اضافی ندارد. محقق فرانسوی این مطلب را از متن عربی کتاب ابن هشام که در سال ۱۸۵۹ با ویراستاری Wüstenfeld خاورشناس آلمانی در گوتینگن بچاپ رسیده در کتاب خود نقل کرده است و من آنرا عیناً از روی ترجمه فرانسوی وی از این متن، به فارسی برمیگردانم:

«سعد ابن ابی وقاص از غنائم بیحسابی که بدست تازیان افتاده بود خمس قانونی را برای بیت المال گذاشت، سپس به هر یک از سوارانی که در جنگ شرکت کرده بودند معادل ۶,۰۰۰ درهم و به هر یک از نفرات پیاده معادل ۲,۰۰۰ درهم سهم داد. ولسی چون هنوز غنیمت بسیاری باقی مانده بود، نامه ای به خلیفه نوشت و در باره نحوه مصرف آن دستور خواست. عمر در پاسخ او نوشت که آنچه را که برای



خمس نگاهداشته ای بر آنچه از غنائم باقی مانده است بیفزای و دوباره همه را به همین قرار میان نفرات سپاهت تقسیم کن، و این بار کسانی را هم که در جنگ شرکت نداشته اند در این تقسیم منظور دار. بعد از همه اینها آنچه را که باز هم باقی میماند بعنوان جایزه مخصوص میان جنگجویانی تقسیم کن که تعداد قابل توجهی از آیات قرآنی را از بر داشته باشند. سعد با اعلام این دستور خلیفه از افراد حائز شرایط دعوت کرد که در برنامه سومین تقسیم غنائم حضور یابند. عمرین قریب، پسر یک صاحبمقام عرب، و بشرین ربیع از بدویان قبیلہ خطام، که هر دو مشهور به شاعری بودند سرشناس ترین این داوطلبان بودند. ولی وقتی که سعد وقاص از آنها خواست آیاتی از قرآن را که از حفظ دارند بیان کنند، هیچکدامشان جز جمله بسم اله الرحمن الرحیم چیزی نمیدانستند، بطوریکه حاضران به خنده پرداختند و به هیچیک از این دو داوطلب جایزه ای نرسید. ولی هر دوی آنها فردای آن روز نارضائی خود را از این بابت بشیوه اعراب به زبان شعر ابراز داشتند. شعر عمر شامل دو بیت بدین مضمون بود که: «البته، وقتی که پای زخم نیزه در میان باشد همه ما سهمی برابر داریم، ولی وقتی که پای دینار و درم بمیان آید دیگر برابر نیستیم»، و بشر نیز بنوبه خود قصیده طویلی ساخته بود که در آن پس از یادآوری دلاوریهای گذشته خویش گفته بود: «ما بیشتر از آنکه از سعد بعنوان امیر سپاه ستایش کنیم باید بیعدالتیهایش را مورد نکوهش قرار دهیم. اگر سپاه ما در عراق فرماندهی چون جریر داشت کار ما خیلی بهتر از این بود». سعد عین ماجرا را به عمر گزارش کرد، و خلیفه در پاسخ او دستور داد که بدین دو نفر، هم جایزه تعیین شده را بدهد و هم ارتقاء مقامی را که شایسته دلاوریهایشان باشد. در نتیجه هر یک از آن دو دو هزار درهم دیگر بابت بی اطلاعی کامل خود از آیه های قرآن جایزه گرفتند.»

۱ - نقل از «الغانی» ابوالفرج اصفهانی، چاپ قاهره، ج ۳، ص ۳۴۲.

۲ - Caussin de Perceval در *Essai sur l'histoire des Arabes*، ج ۲، کتاب دهم، ص ۴۸۶، نقل از سیره ابن هشام، چاپ Wüstenfeld، ص ۱۹۹ و تاریخ خمیس، چاپ بولاق، ۱۳۰۲، ج ۱، ص ۲۳۴.

## آنچه در قادسیه گذشت

قادسیه شهرکی در جنوب عراق، در میان نجف و کوفه است که در حال حاضر چند صد نفر بیشتر جمعیت ندارد، و اهمیت آن بخاطر جنگ سرنوشت سازی است که در سال پانزدهم هجری در نزدیکی آن میان سپاهیان ایران و عرب روی داد. این محصل بخاطر آن توسط سعدبن ابی وقاص برای رویارویی با نیروی ساسانی انتخاب شد که در نزدیکی یکی از پلهای رود فرات قرار داشت و از آنجا بادیه نشینان عرب میتوانند در روزهای صف آراییی پیش از جنگ برای تهیه خواربار و چهارپا به داخله خاک امیرنشینهای عربی تابع ایران و به خود ایران شبیخون زنند و پس از غنیمت گیری به مواضع خود بازگردند. این وضع در مدت چند ماه که توقف آنها پیش از جنگ نهایی بطول انجامید همچنان ادامه یافت، و خوراک سپاهیان عرب در این مدت مرتباً از همین راه تأمین شد، و اگر اتفاق غیرمنتظره ای روی نمیداد ممکن بود مدتهایی دیگر نیز این وضع ادامه یابد. ولی در یکی از این غارتگریها، راهزنان عرب با گروه بسزرگی از افسراد خانواده های حیره برخوردند که در مراسم زناشویی پسر آزاده فرماندار حیره با دختر یکی از بزرگان شهر بنام آزادمرد عروس را در خیابانهای شهر به خانه شوهر میبردند، و غارتگران با استفاده از غسافلگیری نوعروس را با سی نفر از بانوان سرشناس شهر به اسارت گرفتند و همه جهیزیه ای را نیز که عروس به خانه شوهر میبرد با لباسهای فاخر و جواهرات همراهان او تصرف کردند. مردم حیره پس از این واقعه فریاد شکایت برداشتند و دولت مرکزی تیسفون را تهدید کردند که اگر چاره غارتگران را نکند خود آنها نیز دست به شورش خواهند زد.<sup>۱</sup>

در این زمان بیش از چند ماه از روی کار آمدن یزدگرد سوم به پادشاهی نمیگذشت. وی که از آخرین بازماندگان ذکور دودمان ساسانی بود و با توافق دو سردار بزرگ کشور رستم فرخزاد و فیروزان بر سر کار آمده بود در آن هنگام فقط ۲۱ سال داشت، ولی بسا ابراز شایستگی

۱ - تاریخ یعقوبی، ترجمه آیتی، ج ۲، ص ۲۶.

توانسته بود به اختلافات داخلی سران حکومت، دست کم بصورت کلی پایان دهد و با تقویت پاسگاههای مرزی کسکر و انبار و ابله در منطقه حیره حس اعتماد را به مردم این نواحی بازگرداند، بطوریکه اهالی آن بخش از منطقه جنوبی (سواد) که سرزمینشان به تصرف اعراب مسلمان درآمده بود سر از اطاعت آنها برداشتند و پیمان خود را نقض کردند و به نوشته تاریخ نگاران عرب «به کفر بازگشتند»<sup>۱</sup>.

ظاهراً تنها موردی که در جنگ قادسیه پای قرآن برای جنگجویانی که بسیاری از آنها اصولاً مسلمان هم نبودند، بمیان آمد، موردی بوده است که ابن اثیر و ابن خلدون در تاریخهای خود بدین شرح از آن یاد کرده اند:

«پیش از آغاز زد و خوردهای مسلحانه در جنگ قادسیه، بدستور سعدبن ابی وقاص قاریان با صدای بلند سوره انفال (غنیمت) را برای جنگجویان عرب خواندند که در آن وعده غنائم بسیار بدانان داده شده بود، و شنیدن این آیات غنیمت شور و هیجان رزمندگان را به حد اعلی برانگیخت، بطوریکه بعد از آن قرائت این سوره در آغاز هر جنگ تازه برای اعراب بصورت یک سنت جاری در آمد»<sup>۲</sup>.

نحوه نقل روایت دعوت سعدبن ابی وقاص در شاهنامه فردوسی بخوبی نمایانگر ناباوری سخنسرای طوس در باره اصالت چنین دعوتی است:

به تازی یکی نامه پاسخ نوشت	پدید آورد اندر و خوب و زشت
سر نامه بنوشت نام خدای،	محمد رسولش به حق رهنمای
ز جنی سخن گفت وز آدمی،	ز گفتار پیغمبر هاشمی،
ز توحید و قرآن و وعد و وعید	ز تهدید وز رسمهای جدید
ز قطران و از آتش و زمهریر	ز فردوس و جوی می و جوی شیر
ز کافور و از مشک و ماء معین	درخت بهشت و می و انگبین
که گر شاه بپذیرد این دین راست	دو عالم به شادی و شاهی ورا است

۱ - اخبار الطوال، ص ۱۲۷.

۲ - تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۱۹۶.

همان تاج یابد همان گوشوار  
شفیع از گناهِش محمد بود،  
به کاری که پاداش یسابی بهشت  
تن یزدگرد و جهان فسراخ  
همه تخت و تاج و همه جشن و سور  
هر آنکس که پیش من آید به جنگ  
بهشت است اگر بگردد، جای اوی

همه ساله با بوی و رنگ و نگار  
تنش چون گلاب مصعد بود  
نباید به باغ بلا خار کشت  
چنین باغ و میدان و ایوان و کاخ  
نیرزد به دیدار یک سوی حور  
نبیند بجز دوزخ و گور تنگ  
نگر تا چه آید کنون رای اوی

تجارب السلف، داستان دیگری را نیز از جانب اعراب در مورد رستم فرخ زاد نقل میکند که در شبی که فردای آن جنگ سپاهیان ایران و عرب درگرفت و رستم در آن کشته شد، وی فرشته ای را در خواب دید که از آسمان فرود آمد و کمانهای ایرانیان را جمع آوری و مهر کرد و با خود به آسمان برد. مورخان مسلمان نیازی بدین توضیح ندیده اند که وقتی که فردای همان شب رستم در جنگ کشته شد، خبر این مکاشفه و موضوع دقیق آن از چه طریق به اطلاع راوریان بزرگوار رسیده بود؟

مدت چهار ماه هر دو لشکر ایران و عرب رو به روی یکدیگر ماندند. سرانجام رستم جنگ را آغاز کرد و دو لشکر به هم درافتادند. سه روز پیکاری سخت کردند و بسیار کس از دو جانب کشته شدند. روز چهارم باد مخالفی وزید و شن و خاک صحرا را به چشم ایرانیان فروریخت. رستم در این روز کشته شد و کالبدش را در حالی در میدان جنگ یافتند که صد زخم بیش بر تن داشت. نوشته اند که عربی بنام بلال بن علقمه ضربت نهایی را بر او وارد آورد و چون او را بشناخت بانگ برداشت که بخدا سوگند رستم را کشتم. و در پی این خبر بود که سپاه ایران از هم بگسست و روی به هزیمت نهاد، و بدینسان ایران شکسته شد و درفش کاویانی و خزینه رستم بدست سعد افتاد. پس از آن سعد فتحنامه نوشت به عمر، و هر چه غنیمت و



اموال بود نزد او فرستاد. عمر در پاسخ سعد نوشت که عرب را جز آنچه برای شتر و گوسفند به کار است نشاید. دشتی بجوی و مسلمانان را در آنجا بدار و در همانجا بمان و میان من و مسلمانان دریایی و رودی فاصله نینداز. و چنین بود که سعد بر جایی که اکنون کوفه هست فرود آمد که ریگزار بود. در آنجا آبادانی کرد و شهر و مسجد ساخت.

پس از آن سعد هزیمتیان را دنبال کرد و در پی آنها راه مداین را پیش گرفت... عربان در کنار دجله بر در تیسفون خیمه زدند. هفت و هشت ماه بر در شهر ماندند و مدت اقامتشان بس دراز کشید، چندانکه دو بار خرمای تازه خوردند و دو بار گوسفندان و شتران قربانی کردند. و چون اقامت آنها در آن حدود دراز کشید دهقانان آمدند و آشتی خواستند. یزدگرد در این هنگام در این شهر بود. چون این خبر بدانست مرزبانان و بزرگان را بخواند و همه خواسته ای را که در خزانه داشت بدانان بخشید و گفت: اگر این ملک از دست ما بشود شما باری از این تازیان بدین مالها اولیتريد. آنگاه یاران خویش را برداشت و خره زاد پسر هرمزد و برادر رستم را سپهسالاری لشکر داد و تیسفون را بدو سپرد و خود راه حلوان پیش گرفت. سعد که یک چندبر در مداین مانده بود ملول گشت. اما در این هنگام کسانی چند نزد وی آمدند و او را به موضعی از دجله راه نمودند که آب آن اندک بود و سپاه عرب را گذشتن از آن آسان دست میداد. این خیانت سعد را دلیر نمود. بسیج حمله کرد و یاران را گفت تا خود را به آب زنند و از دجله بگذرند، و خود نیز اسب براند و به آب زد و از آن گزاره کرد و یارانی در پی او همه در آب راندند و از آن سوی برآمدند. نگهبانان مداین چون تازیان را بر کنار دروازه های شهر دیدند بانگ برآوردند که: دیوان آمدند! دیوان آمدند!

خره زاد با پاره ای از لشکر خویش از شهر برآمد و با مهاجمان به جنگ در پیوست، اما در جنگ شکست خورد و نیم شبی بسا لشکر خویش از دروازه شرقی شهر بیرون آمد و راه جلولا را پیش گرفت. تازیان به تیسفون درآمدند و غارت و کشتار در پیش گرفتند. بدینگونه

بود که کاخهای شاهنشاهی و خزاین چهار صد ساله ساسانیان بدست عربان افتاد و کسانیکه نمک را از کافور نمیشناختند و تفاوت بسهای سیم و زر را نمیدانستند از آن قصرهای افسانه آمیز جز ویرانی هیچ بر جای ننهادند.<sup>۱</sup>

بعد از واقعه مداین، حادثه جولای پیش آمد که این بار نیز سه شکست ایرانیان انجامید. جولای، محلی میان دستگرد و خانقین با ۴۵ کیلومتر فاصله از هرکدام است. امروز این مکان که در زمان حکومت عثمانی قزل رباط خوانده میشد، به نام سعدابن ابی وقاص از جانب دولت عراق سعیدیه نام گرفته است.

«در جولای بر اثر پایداری بسیار سخت ایرانیان چندان از آنان کشته شدند که اجسادشان همه دشت را بپوشانید. و از این رو بود که این جنگ جولای (پوشیده شده) نام گرفت.»<sup>۲</sup>

شمار مردان و زنان و مخصوصاً نوجوانانی که پس از جنگ جولای، به اسیری گرفته شدند و برای فروش به بازارهای برده فروشان مکه و مدینه فرستاده شدند به نوشته اخبار الطوال «چندان زیاد بود که خلیفه عمر در مدینه از دیدار صف بی پایان آنان نگران شد و گفت: «خداوندا! از شر فرزندان جولای، به تو پناه میبرم!»<sup>۳</sup>

سعید نفیسی در تاریخ اجتماعی خود براساس مدارک مختلف این رقم را ۱۳۰ هزار نفر برآورد کرده است.

در تاریخ طبری، از یکی از سرداران عرب نقل شده است که: پس از گشودن مدائن ما از مردم شهر خواستیم که از میان سه چیز یکی را انتخاب کنند: یا اسلام آورند، یا جزیه دهند و یا جنگ کنند. گفتند به اولی حاجت نداریم و برای آخری نیز آماده نیستیم، به ناچار راه میانی (جزیه) را میپذیریم.<sup>۴</sup>

هر چند این روایت منطقاً اصالتی ندارد - زیرا که اعراب فاتح

۱ - اخبار الطوال، ص ۱۳۵-۱۴۰.

۲ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۹-۱۸؛ کامل، ج ۲، ص ۲۴۰؛ فتوح البلدان، ص ۶۵.

۳ - اخبار الطوال، ص ۱۲۱.

۴ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۸۱۲.

در تیسفون بیدرنگ به غارت پرداختند و صحبتی از راه حلهایی دیگر به میان نیاوردند - ولی میتواند بیانگر روحیه ایرانیانی باشد که ادعا میشود با آغوش باز رو به آیین نو آوردند.

شرح جامعتری از این ماجرا را در حبیب السیر میتوان خواند:

«چون سعدبن ابی وقاص به مداین در آمد و نظر بر قصور منقش و منیع و ایوانهای دلکش رفیع انداخت و آن اموال لاتعد و لاتحصی دید زبان به حمد مهیمن منان گشود. و آن مقدار اشیاء نفیسه و اقمشه شریفه و ظروف نقره و طلا و فرش و بساطهای گرانبها بدست آمد که با قلم و بیان توصیف نتوان کرد. و از آن جمله فرشی بود ابریشمین، شصت گز در شصت گز، مرصع به زمرد که به گوهرهای غیرمکرر تزئین داشت، چنانکه ده ارش آن از زمرد سبز بود و ده ارش از بلور سفید و ده ارش از یاقوت سرخ و ده ارش از یاقوت کبود و در حواشی و جوانبش ریاحین و گلها و انواع درختان و میوه ها از جواهر آبدار، و آنرا بهارستان نام بود. و سعدبن ابی وقاص رضی الله عنه خمس غنایم را جدا کرده نهصد شتر جهت حمل آنها ترتیب نمود. و چسبون از قیمت گزاری فرش موصوف عاجز گشتند آنرا بی آنکه در قسمت داخل سازد اضافه اموال خمس کرد و به مدینه فرستاد. و تتمه غنایم را بسر ۶۰,۰۰۰ سوار تقسیم نمود و هر سواری را ۱۲۰,۰۰۰ درهم حاصل آمد. و چون اموال خمس به مدینه رسید امیرالمؤمنین عمر رضی الله فرمود تا فرش مذکور را که رؤیت آن مایه نشاط میشد قطعه قطعه ساختند و یک قطعه را پیش شاه مردان علی بن ابیطالب علیه الرحمة والرضوان فرستاد که آنجناب آنرا بیست هزار دینار (۲۰,۰۰۰ درهم) بفروخت. و نیز برای هریک از اهل بیت پیامبر و اصحاب او سهمی مقرر فرمود، و ابتدا به عباس رضی الله عنه کرده به اسم شریفش دوازده هزار و به روایتی بیست و پنجهزار درم نوشت و بعد از آن بنام هریک از سادات خاندان سید کائنات و امهات مؤمنین ده هزار درم تعیین فرمود و هر یک از حاضران جنگ بدر را پنجهزار درم بداد و دو فرزند خواجه کونین امام حسن و امام

حسین رضی الله عنه را به دستور اهل بدر وظیفه مقرر داشت و ابوذر غفاری و سلمان فارسی را نیز داخل این طبقه گردانید.<sup>۱</sup>

نکته جالبی که K. Frischler محقق آلمانی در این مورد تذکر میدهد، این است که در نامه سعد وقاص که بعد از فتح تیسفون بسرای امیرالمؤمنین عمر فرستاده شده از همه چیز سخن رفته است بجز موضوع اسلام و تنفیذ آن در میان ایرانیان، چنانکه گویی اساساً این موضوع در برنامه کار اعراب مهاجم جایی نداشته یا لااقل جای شایان توجهی نداشته است.<sup>۲</sup> به نوشته Will Durant «اعراب خشن بدوی پس از تصرف تیسفون با شگفتی بر کاخ شاهانه و قوس بزرگ سردر آن و تالار مرمر و فرشهای شگرف و تخت گوهرنشانش خیره شدند. سه روز طول کشید تا تازیان توانستند غنیمتهایی را که در آنجا به چنگ آورده بودند با زحمت بسیار از آنجا بیرون ببرند.»<sup>۳</sup>

و در همین زمینه ارزیابی جامعی توسط محقق معاصر روسی، آیو. یاکوبوفسکی در اثر دسته جمعی محققان این کشور بنام تساریخ «ایران از دوران باستان تا سده هجدهم میلادی» انجام گرفته است: «اعراب همه ظروف طلا و نقره، پارچه های گرانبهای ابریشمی و زربفت، قالیهای نفیس، سنگهای قیمتی، اسلحه و اموال فراوان و بردگان بسیار از زن و مرد به غنیمت بردند و شهر تیسفون چنان ویران و سوخته و غارت و تهی از سکنه شد که دیگر در هیچ دورانی احیاء نگشت»<sup>۴</sup>.



غارتگریها از همان نخستین شمشیرکشی های اسلامی آغاز

۱ - حبیب السیر، ج ۱، ص ۴۸۱.

۲ - K.R. Frischler در Aischa, Muhammads Lieblingsfrau، نقل از کتاب تشیع و سیاست در ایران بهرام چوبینه، ج ۲، ص ۳۳.

۳ - Will Durant در کتاب تاریخ تمدن، ج ۴، عصر ایمان.

۴ - A.U. Yakubovskii در کتاب تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هجدهم میلادی، ترجمه فارسی، ص ۱۵۵.



شد، و آغازگر آنها سردار سرداران اسلام، سعدبن ابی وقاص، صحابی نزدیک پیامبر و یکی از افراد عشره مبشره (ده نفر بهشتی) بود که میباید در روز حساب بدون سؤال و جواب وارد بهشت شوند.

تیسفون به مدت چند روز پیایی غارت شد، و ساکنان آن یا کشته شدند و یا به صورت برده به عربستان فرستاده شدند. بهای غنائم را مسعودی در مروج الذهب دو هزار کرور (یک میلییارد) درهم، و پتروشفسکی در کتاب اسلام در ایران «زیاده بر نهصد میلیون درهم» بر مبنای مدارک مورد استناد خود برآورد کرده‌اند. پژوهشگر دیگر روسی یا کوبوفسکی در همین زمینه مینویسد:

«در آغاز امر اعراب فاتح بیش از همه در این کشور مغلوب به چه چیز علاقه داشتند؟ پاسخ این پرسش را در سخنانی که تازیان سده دوم هجری از عمر نقل می‌کردند میتوان یافت: «مسلمانان آنها را تا زنده اند می‌خورند، و وقتی که ما و آنها مردیم فرزندان ما فرزندان آنها را خواهند خورد». این سخنان تفسیر لازم ندارد. هدف فتوحات اسلامی این بود که در دولت خلفا سران عرب بتوانند به حساب ملتهای مغلوب: ایرانیان و مصریان و سوریان و سغدیان و خوارزمیان و ارمنیان و گرجیان و دیگران زندگی مرفهی برای خود داشته باشند و از حداکثر لذت دنیوی بهره مند شوند. ایران میان همه اینها کشوری بسیار ثروتمند بود، که میبایست تا بتوانند ثروت‌های مادی آنرا تصاحب کنند. در زمان جنگ این ثروتها را بنام غنیمت می‌بردند و بعد از آن به آنها عنوان خراج و جزیه میدادند، و غالباً به غنائم نیز اکتفا نکرده و به دریافت هدایا که یک شکل بدوی و مهجور مالیات به شمار می‌رود مبادرت می‌ورزیدند. هدایا از ایالات و متصرفاتی گرفته میشد که تازه مسخر شده و یا خود بدون پایداری امان آورده و تسلیم شده بودند»<sup>۱</sup>.

«تعداد بیشماری از مردم ایران را عربها به اسیری بردند. اما

---

۱ - آی. یا کوبوفسکی در تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هجدهم میلادی، ترجمه، فارسی، ص ۱۵۹.

برخی از دهگانان مالک که رهبر مردم محلی نیز به شمار می‌آمدند قبول اطاعت سرداران عرب را کردند. در چنین مواردی مصونیت جان و مال آنها از سوی حکام عرب تضمین میشد. منتها در ازای این امتیاز دهگان‌ها و ساکنان ناچار بودند حاکمیت عربی‌ها را بر خود بپذیرند، تاوان جنگ را بپردازند و ضمناً هر ساله باج و خراج بدهند. مثلاً حاکم محلی سیستان که در سال ۳۰ هجری به اطاعت عربی‌ها در آمد ملزم شد سالانه یک میلیون درهم به خلیفه باج دهد و باضافه هر سال یک‌هزار برده جوان برایش بفرستد. حاکم محلی کرمان ملزم شد سالانه دو میلیون درهم و دو هزار برده بابت تاوان به خلیفه تحویل دهد. فرماندار مرو ملزم به پرداخت تاوان جنسی جمعاً به مبلغ یک میلیون درهم شد. دهگان نیشابور متعهد شد هفتصد هزار درهم نقد و چهارصد بار زعفران به خلیفه بدهد. امیر خوارزم بموجب پیمان خود با قتیبة بن مسلم ناگزیر به تحویل طلا، نقره، پارچه و کالاهای دیگر از جمله ۱۰,۰۰۰ برده جوان شد، و امیر سفد ملزم شد یک میلیون و دویست هزار درهم پول نقد، دو هزار قطعه پارچه ابریشمی و ۳۰,۰۰۰ برده مرد جوان و سالم به خلیفه تحویل دهد.»<sup>۱</sup> و جالب است که در هیچیک از این توافقنامه‌ها، سخنی از اسلام و از مسلمانان میان نیامده بود.

### افسانه افسانه‌ها

میان همه افسانه‌هایی که در طول هزار و چهار صد سال در ارتباط با این ماجرا ساخته و پرداخته شده است احتمالاً هیچکدام بیمایه‌تر از این افسانه نیست که حمله عرب با مقاومت جدی از جانب ایرانیان روبرو نشد، و آئین نو با «آغوش باز» از جانب مردمی که از حکومت و از روحانیت خود ناخرسند بودند پذیرفته شد. بر این افسانه نه تنها از جانب تاریخ نگاران اسلامی، بلکه در عین حال از جانب دستگاه‌های ۱۴۰۰ ساله روحانیت حاکم بر کشور خود ما آنقدر تأکید

۱ - I.P. Petrushevskii در همان کتاب، ص ۱۸۱.

نهاده شده که تدریجاً به عنوان واقعیتی تاریخی از جانب بسیاری از خود ایرانیان نیز، که امکان آگاهی زیادی بر تاریخ گذشته خود نداشته اند و شاید هنوز هم ندارند، پذیرفته شده است.

با اینهمه، واقعیت تاریخی این است که درست بعکس این افسانه، هم حمله عرب بر ایسران حتی در شسرانظ نابسامان پایان شاهنشاهی ساسانی با مقاومت‌هایی جدی روبرو شد، هم بعد از استیلای نظامی عرب بر سراسر ایران (که مستلزم گذشت سی سال بود) مردم این سرزمین، با همه نارضایی که از آخوندهای زرتشتی خود داشتند، نه به روی شمشیرکشانی که مردانشان را کشته و زنان و دخترانشان را به بندگی گرفته و به فرمانروائی بسر خودشان برخاسته بودند، آغوش گشودند<sup>۱</sup>، و نه «مذهب خویش را ول کردند، ملیت خویش را ول کردند، سنت های خویش را ول کردند و به طرف اسلام رفتند»<sup>۲</sup>

روشن ترین مدارک را بر اینکه این همه داستانی بیش نیست که با مرور زمان جعل شده است، خود تاریخ نگاران جهان اسلام در اختیار ما گذاشته اند، آنجا که در صفحات تاریخهای خویش بصورتی پیگیر از تلفاتی که مبارزان اسلام بر نیروهای مجوسسان وارد آورده اند و از غنائم بیحسابی که خداوند از اموال مجوسان نصیب رزمندگان اسلام فرموده است و از شمار فراوان اسیران و بردگانی که لشکریان اسلام از نقاط مختلف این سرزمین روانه مدینه کرده اند، و در مراحل بعد، از عصیان های پیاپی و بیوقفه ای که در طول سالها در استانها و شهرها و روستاهای سراسر ایران علیه اشغالگران عرب در گرفته و هر بار به «خواست خداوند» بدست سرداران اسلام سرکوب شده است، سخن گفته و به تفصیل به شرح و بسط آن پرداخته اند. به عنوان نمونه، میتوان متذکر شد که تنها در ارتباط با تاریخ طبری، پژوهشگر معاصر، علی میرفطروس، در کتاب های «ملاحظات در تاریخ ایران» و «اسلام

۱ - علی شریعتی در «علی و حیات بارورش پس از مرگ»، ص ۴۱۷.

۲ - علی شریعتی در «بازشناسی هویت ایرانی-اسلامی»، ص ۱۹۴.

شناسی» خود در مورد اخبار مربوط به شورشهای پیگیر ایرانیان در سراسر کشور و سرکوبگری این شورشها بدست اشفالگران عرب، به موارد زیر در تاریخ طبری (چاپ بنیاد فرهنگ ایران) استناد کرده است:

جلد چهارم: صفحات ۱۴۷۹، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۸۹، ۱۴۹۷، ۱۴۹۸، ۱۵۰۴-۱۵۰۸، ۱۵۱۲، ۱۵۱۳؛

جلد پنجم: صفحات ۱۸۰۶، ۱۸۰۷، ۱۸۱۲، ۱۸۱۳، ۱۸۱۶، ۱۸۲۳-۱۸۲۵، ۱۸۳۷، ۱۸۴۱، ۱۹۵۹، ۱۹۶۰، ۱۹۶۵، ۱۹۷۳، ۱۹۷۶-۱۹۸۱، ۱۹۸۳، ۱۹۸۴-۲۰۰۳، ۲۱۱۶-۲۱۱۸؛

جلد ششم: صفحات ۲۲۰۸، ۲۶۵۷، ۲۵۸۲؛

جلد هفتم: صفحات ۲۸۲۲، ۲۷۲۸؛

جلد نهم: صفحات ۳۸۲۵، ۳۸۲۸، ۳۸۴۵، ۳۸۵۴، ۳۸۵۶-۳۸۵۹، ۳۸۶۵، ۳۹۰۲، ۳۹۶۰، ۴۰۹۳، ۴۰۹۴؛

جلد دهم: صفحات ۴۵۷۷، ۴۵۸۰.

این استنادها استانها و شهرهایی را به شرح زیر شامل میشوند که مردم هرکدام از آنها بتفاوت از دو تا پنج بار پیاپی به شورش برخاسته اند:

بخارا، سمرقند، خوارزم، سغد، فاریاب، سرخس، مرو، کش، بیکنند، نیشابور، طوس، گرگان، ری، همدان، قزوین، دینور، قم، سیروان، حلوان (قصر شیرین)، اصفهان، شوشتر، استخر، دارابگرد، شاپور، و در موارد دیگر از استانهای کامل چون طبرستان، گیلان، دیلمستان، آذربایجان، فارس، کرمان و سیستان.

شاید نیازی بدین تذکر نباشد که تاریخ طبری که به عنوان نمونه از آن یاد شده است، تنها یکی از مجموع تواریخ معتبری است که در طول قرون در جهان اسلامی نوشته شده اند و تقریباً در همه آن تواریخ دیگر نیز، در درجات مختلف، از همین جنگها و غنیمت ها و اسیرگیری ها و عصیان ها و سرکوبگریها - البته عموماً در جهت ستایش از شمشیرکشان اسلام و همراه با تخطئه مجوسان - سخن رفته است که بصورت نمونه ای از آنها میتوان از تواریخ زیر نام برد، با این



توضیح که بخش بزرگی از این کتابها نوشته ایرانیانی هستند که حتی در صورت حسن نیت، امکان نوشتن مطالبی را که میتوانسته است بوی جسارت به مقدسات مذهبی را بدهد نداشته اند، و در چنین شرایطی جای تعجب نیست اگر افسانه قبول بیقید و شرط آیین تحمیلی از جانب ایرانیان در طول هزار و چهارصد سال بصورتی پیگیر تکرار شده باشد:

کامل فی التاریخ ابن اثیر، فتوح البلدان بلاذری، اخبارالطوال دینوری، مروج الذهب مسعودی، مختصرالبلدان ابن فقیه، احسن التقاسیم مقدسی، البیان و التبیین جاحظ، البلدان یعقوبی، فارسنامه ابن بلخی، تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، تاریخ سیستان، تاریخ قم حسن بن محمد قمی، تاریخ رویان و مازندران ظهیرالدین مرعشی، بدایع الزمان افضل کرمانی، تاریخ بیهقی، تجارب السلف هندوشاه نخجوانی، حدودالعالم و معجم البلدان یاقوت حموی، زین الاخبار گردیزی، مجمل التواریخ.

E. Herzfeld باستان شناس آلمانی در فهرست جغرافیایی شهرهای ایران ساسانی نام صد شهر را ثبت کرده است که از آنها ۸۳ شهر در مسیر حمله اعراب قرار داشته اند، و هر ۸۳ شهر صحنه کشتارها و غارتگریهای بیرحمانه بوده اند<sup>۱</sup>.

شهرهای متعددی پس از شکست و تسلیم در برابر سپاهیان عمر، بار دیگر در دوران عثمان سر به شورش برداشتند، که از جمله آنها میتوان از استخر، ری، گرگان، نیشابور، دارابگرد، بخارا، خوارزم، فاریاب، و از نواحی متعدد دیگری در آذربایجان و خراسان و سیستان و کرمان و طبرستان و دیلمستان نام برد. شرح همه این عصیانهای تکراری و سرکوبگریهای تکراری در تاریخ طبری، کامل ابن اثیر، تاریخ یعقوبی، فتوح البلدان، مجمل التواریخ، مختصرالبلدان، تاریخ بخسارا، فارسنامه بتفصیل آمده است.

---

۱ - Ernest Herzfeld در *Archaeologische Mitteilungen aus Iran*, IV, 1932.

وصف گویائی از این شورشهای پیایی، در «دو قرن سکوت»  
زرین کوب نیز چنین آمده است:

«نبردی که ایرانیان در این دو قرن با مهاجمان عرب کردند همه  
در تاریکی خشم نبود، در روشنی دانش و خرد نیز این نبرد دوام  
داشت... برخی از همان اول با آیین تازه به مخالفت برخاستند، گویسی  
قبول این دینی را که عرب آورده بود اهانتی و ناسزائی در حق خویش  
تلقی میکردند. از این رو اگر نیز در ظاهر خود را مسلمانان فرا  
مینمودند در نهان از عرب و آئین او بشدت بیزار بودند و هر جا  
فرصتی دست میداد سر به شورش برمیآوردند و عربان و مسلمانان را  
از دم تیغ میگذرانیدند. هر روزی به بهانه ای و در جایی قیام و شورش  
سخت میکردند و میکوشیدند عرب را با دینی که آورده است از ایران  
برانند. در نهضتهای پیایی آنان نه فقط نژاد عرب مردود بود، بلکه  
مسلمانی نیز مورد خشم و کینه قرار داشت، و بدینگونه بیشتر این  
شورشها رنگ دینی داشت. ایرانیانی که مسلمان شده بودند طعمه  
نفرت و کینه مردم بودند و این نفرت و کینه چندان بود که حتی زنهایی  
از ایرانیان که به عقد زناشویی عربان در آمده بودند ریش شوهران خود  
را گرفته از خانه برمیآوردند و بدست مسردان میسپردند تا آنها را  
بکشند.»<sup>۱</sup>

«کار عمده سرداران عرب غزوه و جهاد بود، اما در اینکار  
مقصود آنها پیشرفت دین نبود، غارت و استفاده بود. بسیاری از  
سپاهیان و کارگزاران بر اثر طمع ورزی رؤسا و امرا فقیر شده بودند.  
بدینگونه بود که در عهد امویان حجاج عراق را، و قتیبه بن مسلم  
خراسان را به آتش کشیدند»<sup>۲</sup>.

و نظیر همین توصیف ها را در آثار مورخان سرشناس دیگر نیز  
به فراوانی میتوان یافت:

«تازیان اسیران جنگی را میکشتمند و زنان و فرزندانشان را به

۱ - عبدالحسین زرین کوب در «دو قرن سکوت»، ص ۲۹۴ و ۲۹۵.

۲ - همانجا، ص ۹۱.

بندگی میبردند، بطوریکه بازارهای برده فروشان کوفه و بصره از حاصل غنائم قتیبه لبریز شده بود و در سراسر دوران خلافت اموی این وضع ادامه داشت»<sup>۱</sup>.

«چون اسیران را بیاوردند، قتیبه (سردار عرب) بگفت تا تخت وی را بیرون آوردند و میان کسان جای گرفت و بگفت تا هزار کس از اسیران را پیش روی او بکشند و هزار کس را طرف راست وی و هزار کس را طرف چپ وی و هزار کس را پشت سر وی. مهلب گوید در آن روز شمشیر سران قوم را گرفتند تا با آن گردن بزنند. ولی بعضی شمشیرها بود که نمیبرد و زخم نمیزد. از آنرو شمشیر مرا گرفتند و به هر چه زدند به اذن الله جدا کرد و بعضی کسان از خاندان قتیبه بر مسن حسد آوردند و به کسی که با شمشیر میزد اشاره شد که آنرا کج کن، کمی آنرا کج کرد که به دندان مقتول خورد و آنرا شکافت»<sup>۲</sup>.

«قتیبه از خوارزم یکصد هزار اسیر آورد که همه را به بازارهای برده فروشان فرستاد»<sup>۳</sup>.

«در جنگ نهاوند ایرانیان به پایداری در برابر تازیان سوگند یاد کرده بودند، ولی تازیان با نیرنگ آنانرا به میدانی که خود خواسته بودند کشانیدند، و در نبرد سهمگینی که عروۀ بن زید شاعر عرب آنرا هولناکترین جنگها نامید چندان از آنان کشته شدند که شمارشان را خدای داناد، و از اموال و غنائم و از اسیران جنگی که به بردگی گرفته شدند چندان نصیب اعراب گردید که اندازه آن در هیچ کتابی نیامده است»<sup>۴</sup>.

«وقتی که اسیران جنگ نهاوند را به مدینه آوردند و برای فروش به بازار برده فروشان بردند، فیروز ایرانی (ابولؤلؤ) غلام مغیره بن شعبه، هر اسیری را که میدید دست نوازش بر سرش میکشید و

۱ - R. Frye : عصر زرین فرهنگ ایران، ص ۱۱۲.

۲ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۵۴.

۳ - همانجا، ج ۹، ص ۳۸۵۵.

۴ - مقدسی در «البدء والتاریخ»، چاپ Clément Huart، ج ۵، ص ۹۹.

میگریست و میگفت که عمر جگرم را بسوزانید»<sup>۱</sup>

«یزیدبن مهلب به خلیفه هشام بن عبدالملک در شام نوشت: در مازندران آنقدر اسیر گرفته ام که اگر آنها را به ردیف کنم، یک سر آن نزد تو در شام و سر دیگرش نزد من در طبرستان خواهد بود»<sup>۲</sup>

«یزیدبن مهلب در لشکرکشی خوارزم اسیران را برهنه ساخت و جامه از ایشان برگرفت تا در سرمای زمستان همه از سرما بمردند<sup>۳</sup> و در طبرستان اسیران را تا دو فرسخ در دو سوی جاده ها به دار آویخت<sup>۴</sup> و پسر قتیبه سردار عرب در سال ۹۰ (هجری) چندین هزار تن از مردم طالقان را که بر اعراب شوریده بودند به دار آویخت، چنانکه تیرها به ردیف یکدیگر تا چهار فرسنگ برقرار بودند»<sup>۵</sup>

«در حمله سپاه عرب به گرگان، مردم چندان دلیرانه جنگیدند که سعیدبن عاص (سردار عرب) از وحشت نماز خوف خواند، و سسرانجام برای اینکه مردم گرگان را به تسلیم وادارد، بدانان امان داد و سوگند خورد که «یک تن از مردم شهر را نخواهد کشت». اما چون آنان تسلیم شدند همه را، بجز یک تن، به قتل رسانید و در توجیه نقض عهد خود گفت که من قسم خورده بودم که فقط یک تن از مردن را نکشم. و شمار سپاهیان عرب در این حمله هشتاد هزار تن بود»<sup>۶</sup>

«در حمله به سرخس، اعراب همه مردم شهر به استثنای صد تن را کشتند»<sup>۷</sup>

«یزید بن مهلب در حمله به گرگان سوگند خورد که چندان بکشد از مردم آن که با خون آنان آسیا بگرداند و آرد لازم برای یک وعده غذای

۱ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۵۸.

۲ - نقل توسط میرزا آقاخان کرمانی در کتاب سه نامه چاپ دوسلروف، ص ۸۱.

۳ - فتوح البلدان، ص ۴۱۷.

۴ - عبدالله مهدی الخطیب در «حکومت بنی امیه در خراسان»، ترجمه فارسی، ص ۴۰.

۵ - تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۰۷.

۶ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۱۶؛ کامل، ج ۳، ص ۲۹۱.

۷ - کامل، ج ۳، ص ۳۰۳.



خود را با آن نرم کند. و چون بدانجا در آمد خون همگان مباح گردانید. اما چندانکه خون بریختند آسیا نمیگردید، زیرا که خون لخته میشد. پس آب گرم به خون ریختند تا برفت، و نان چنانکه مقرر شده بود پخته شد»<sup>۱</sup>

«برای فتح طبرستان در زمان خلافت عثمان جنگ سختی بدست سردار او سعیدبن عاص صورت گرفت کسه ناکام ماند، و از جمله سرکردگان این سردار، حسن و حسین فرزندان علی بودند.»<sup>۲</sup>

«در سومین شورش مردم گرگان در زمان سلیمان بن عبدالملک خلیفه اموی، سردار عرب که با ۱۲۰ هزار سپاه به سرکوبگری آنان آمده بود، ۴۰ هزار تن از مردم شهر را بقتل رسانید.<sup>۳</sup> با این وجود چند سال بعد از آن سردار دیگر عرب، قحطبة بن شیب، عامل خلافت عباسی، ۳۰ هزار تن دیگر از مردم گرگان را بجرم عصیان مجدد علیه خلافت عرب بکشت»<sup>۴</sup>

دوران شمشیرکشی قتیبة بن مسلم سردار اعزامی حجاج بن یوسف، که هر دو، بیماری آدمکشی و شکنجه گری داشتند، نه تنها از خونبارترین دوره های تاریخ خراسان بلکه از دورانهای در حد اعلی ننگین تاریخ همه ایران و همه جهان اسلام بود، زیرا که به سخن یک شاعر عرب که طبری در تاریخ خود آورده است وی از هر شهری که سوارانش در آن رفتند جز گودالی و گورستانی بر جای نگذاشت.<sup>۵</sup>

«عبداله بن عازم در چالوس به بهانه رسیدگی به شکایات مردم دستور داد تا آنانرا در مکانهای متعددی جمع آورند و سپس یکایک ایشانرا بحضور طلبید و مخفیانه گردن زد، بطوریکه در پایان روز از آن قوم هیچکس نمانده بود.»<sup>۶</sup>

۱ - فارسنامه، ص ۱۳۵؛ تاریخ طبرستان، ص ۱۶۴؛ کامل، ج ۳، ص ۱۶۳.

۲ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۱۶؛ فتوح البلدان، ص ۱۸۳؛ مختصرالبلدان، ص ۱۵۲.

۳ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۹۴۰.

۴ - تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۴۵۷۷.

۵ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۶۵.

۶ - تاریخ رویان و طبرستان، ص ۱۸۳.

«... و فرمود تا در مسافت دو فرسخ دارها بزدند و اجساد کشتگان را بر دو جانب جاده بیاویختند.»<sup>۱</sup>

«چنین مینماید که فتوحات اولیه اعراب در منطقه آذربایجان واقعاً آن نواحی را فرمانبردار نساخت و بستن پیمانی را در ازای پرداخت مبلغی، از هر دو جانب امری موقتی میشمردند و تنها آغاز کار تلقی میکردند.»<sup>۲</sup>

«Sebeos مورخ ارمنی که یکی از جامعترین گزارشها را در خارج از منابع عربی در کتاب تاریخ هراکلیوس او در باره حمله اعراب به ایران میتوان یافت، تأکید میکند که تلفات مسلمانان در آذربایجان بسیار زیاد بوده است.»<sup>۳</sup>

«در ری مردم شهر پایداری بسیار کردند، و مغیره سردار عرب که در این جنگ یک چشم خود را از دست بداد به کشتار همه آنان سوگند خورد. چون اعراب پیروز شدند چنسدان از مردم کشتند که کشتگان را با نی شماره کردند. غنیمتی که خدا در ری به مسلمانان نصیب فرمود به اندازه غنائمی بود که در مدائن نصیب آنان شده بود.»<sup>۴</sup> «... و در اخبار آل محمد آمده است که «ری نفرین شده خداوند است، زیرا که مردم آن با همه کشته ها که دادند باز از پذیرش دین حق سر باز زدند.»<sup>۵</sup>

«در حمله تازیان به همدان مردم شهر چنان جنگیدند که مقاومت آنان در عظمت با جنگ نهاوند برابر بود، و از آنان چندان کشته شدند که به شمار نتوان آید.»<sup>۶</sup>

۱ - تاریخ طبرستان، ج ۱، ص ۱۶۴؛ زین الاخبار، ص ۱۲؛ روضة الصفا، ج ۳، ص ۳۱۱؛ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۹۴۰؛ حبیب السیر، ج ۲، ص ۱۶۹.

۲ - Richard Frye در عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه فارسی، ص ۸۱.

۳ - Sebeos مورخ ارمنی در «تاریخ هراکلیوس» ترجمه فرانسه، ص ۱۴۵، نقل توسط ریچارد فرای در «عصر زرین فرهنگ ایران».

۴ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۷۵.

۵ - کتاب البلدان، چاپ لندن، ص ۱۲۴.

۶ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۷۳.

«در شاپور، مردم پایداری بسیار کردند، چنانکه عبیداله سردار اسلام به سختی زخم برداشت و بهنگام مرگ وصیت کرد تا به خونخواهی او ساعتی تمام مرد و زن و کودک شهر را از تیغ بگذرانند، و سپاهیان عرب چنان کردند که او خواسته بود»<sup>۱</sup>

«در حمله به سیستان ربیع بن زیاد (سردار عرب) چنان از پایداری مردم به خشم آمد که دستور داد تا صدی بساختند از اجساد کشتگان، و هم از آنها تکیه گاهها ساختند و وی بر شد و بر آن بنشست، و چنین بود که اسلام در سیستان متمکن شد»<sup>۲</sup>. «عبداله بن سمره حکمران سیستان فرمان داد تا هر کس سوسماری را بکشد جریمه ای سنگین بدهد. عبدالله دیگر ملقب به ابن زیاد که از سال ۵۳ تا ۵۶ هجری حکمران خراسان بود فرمان داده بود تا هر جا درختی را در راه ببینند ببرند، و درختان بیشماری با این دستور او بریده شدند»<sup>۳</sup>.

نحوه مسلمان شدن مردم بخارا بدست قتیبة بن مسلم - که منطقاً نمونه ای از اسلام آوردن مردمان دیگر شهرها نیز میتواند باشد - در تاریخ بخارا چنین آمده است: «و هر بار که اهل بخارا به ظواهر مسلمان شدند، چون سپاهیان عرب بازگشتندی ردت آوردندی و کافر شدند. و چون در بار چهارم قتیبه حرب کرد و شهر را بگرفت برای آنکه مسلمانی اندر دل ایشان بنشانند کار بر آنان سخت کرد، و فرمود تا همه مردمان شهر یک نیمه از خانه های خویش را به عرب دهند که اینان در آن بسر برند و در همه حال از احوالشان باخبر باشند تا بضرورت مسلمان باشند. بدین طریق احکام شریعت را به بخارائیان لازم گردانید و مسجدها بساخت و کفر گبران (زرتشتیان) از مردمان برداشت و فرمود که هر که عرب در خانه او بر کفرش شهادت دهد یا گواهی دهد که در احکام شریعت تقصیری بکرده است عقوبت یابد»<sup>۴</sup>

«... و در بیکند (نزدیک بخارا) خون و مسال مردمان را بر

۱ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۱۱.

۲ - تاریخ سیستان، ص ۲۷، کامل، ج ۵، ص ۳۰۷.

۳ - سعید نفیسی در «تاریخ اجتماعی ایران»، ص ۱۲۹.

۴ - تاریخ بخارا، ترجمه فارسی، ص ۶۶.

عسکریان خود مباح گردانید و فرمود که شهر را غارت کنند، و بدنبال این فرمان هر که در بیکند اهل حرب بود کشته شد و هر کس که اهل حرب نبود به بردگی در آمد چنانکه اندر بیکند کس باقی نماند<sup>۱</sup>، و این در شرایطی بود که به تصریح تاریخ بخارا «بیکند در آن زمان زیاده بر هزار رباط (کاروانسرا) داشت»<sup>۲</sup>

در آغاز خلافت بنی امیه بسیاری از این عصیانهای خونین همچنان ادامه یافت. در این باره باز هم در «تاریخ بخارا» چنین میتوان خواند:

«با خروج مردم بخارا بر عامل خلیفه، معاویه سردار خود عبیداله ابن زیاد را برای سرکوبی آنان فرستاد و عبیداله پس از نبردی سخت آنجا را دگرباره متصرف شد. پس فرمود تا در همه جا درختان را بکنند و دیه ها را خراب کنند. خاتون (حاکم بخارا) برای نجات شهر کس فرستاد و امان خواست. صلح افتاد به هزار هزار (یک میلیون) درهم و چهار هزار برده. اما دیر نگذشت که مردمان بار دیگر از همان صلح خود سر باز زدند. این بار سعید بن عثمان عامل معاویه (در سال ۵۶ هجری) به بخارا شتافت و در آنجا کشتاری عظیم کرد و در همه جا خون براند و سی هزار از مردم آن به بردگی برد با مال بسیار، و گروهی از بزرگزادگان بخارا را نیز در جزو این اسیران به گروگانی ببرد که با آنان به توهین و تحقیر فراوان رفتار میشد، چندانکه این گروگانان بغایت تنگدل شدند و گفتند: این سعیدبن عثمان چه خواری که با ما نکرد... و چون در خواری هلاک خواهیم شدن بساری به فایده هلاک شویم. آنگاه به سرای سعیدبن عثمان اندر آمدند و درها را بستند و او را بکشتند و خویشان را نیز به کشتن دادند»<sup>۳</sup>

اندکی بعد مردم بخارا برای چهارمین بار سر به شورش برداشتند و این بار خلیفه وقت، یزیدابن معاویه، مسلم بن زیاد را بسه سرکوبی

۱ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۹۰۲.

۲ - تاریخ بخارا، ص ۲۵ و ۶۱.

۳ - همانجا، ص ۵۴-۵۷.



آنان فرستاد که شرح فجایع او را در تاریخ یعقوبی میتوان خواند.<sup>۱</sup>

«پایداری مردم فارس بسیار بود، مخصوصاً استخر پایتخت این استان لجوجانه ایستادگی میکرد. بر عربسان آشکار شده بود که نخستین پیشرفتهای آنان در این ناحیه بیشتر جنبه تاخت و تاز داشته است و برای در دست نگاه داشتن این استان میباید تلاشهای جدی تری انجام گیرد. در زمان عثمان عملیات همه جانبه ای برای تسخیر قطعی فارس بعمل آمد، و این بار استخر پس از پیکارهایی سخت که در آنها بسیاری از بزرگان شهر به خاک افتادند تصرف شد... با اینهمه مردم این استان با وجود سرکوبی های پیپی تا مدتها نسا آرام و بیشترشان غیرمسلمان باقی ماندند»<sup>۲</sup>

«عبداله بن عامر از پایداری مردم استخر به خشم آمد، و سوگند خورد که از مردم آن چندان بکشد که خون براند. به استخر آمد و آنرا به جنگ بستد و خون همگان را مباح گردانید و عدد کشتگان که به احصاء آمدند افزون از چهل هزار بود، بیرون از مجهولان»<sup>۳</sup>

در زمان کوتاه خلافت علی بن ایطالب، هیچ کاهششی در عصیان مردم شهرهای تصرف شده ایران و در سرکوبگری آنان توسط سرداران عرب روی نداد. در قیام مردم استخر زیادبن ابیه عامل فارس که از جانب خلافت مأمور فرونشاندن شورش شده بود دست به خونریزیهای وحشتناکی زد که شرح آنها بتفصیل در تاریخ طبری و مروج الذهب مسعودی و البدء والتاریخ مقدسی آمده است.<sup>۴</sup> در قیام مردم مرو و نیشابور، سردار منصوب خلافت بنام جعدة بن هبیره این دو شهر را در محاصره گرفت و پس از تسلیم شدت عمل بسیار نسبت بدانان نشان داد.<sup>۵</sup> مردم ری در این زمان بار دیگر طغیان کردند، و

۱ - همانجا، ج ۲، ص ۱۹۲.

۲ - Richard Frye در «عصر زرین فرهنگ ایران»، ترجمه فارسی، ص ۸۷.

۳ - فارسنامه، ص ۱۱۶ و ص ۱۳۵؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۰۹.

۴ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۴۴۹؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۹؛ البسده، والتاریخ، ج ۶، ص ۴.

۵ - فتوح البلدان، ص ۲۹۲؛ کامل، ج ۱، ص ۳۲۵؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۸۲.

سرداری بنام ابوموسی که پیش از آن نیز به جنگ آنان رفته بود دوباره مأمور سرکوبی آنها شد.<sup>۱</sup> مردم فارس و کرمان بنوبسه خود سر به شورش برداشتند و نمایندگان خلافت را از شهرهای خود براندند و از پرداخت جزیه و خراج سر باز زدند، و این بار سرداری بنام «زیاد» با نیروئی بسیار به سرکوبی آنان فرستاده شد.<sup>۲</sup>

در سراسر دورانهای خلافت عثمان و علی شورشهای محلی یا حتی خودداری از پرداخت مالیات مایه سرکوبیهای سریع میشد. ابن بلخی در این راستا بخصوص از شورش بزرگ استخر در زمان خلافت علی نام میبرد که با خونریزی بسیار سرکوب شد.<sup>۳</sup>

در زمان خلافت علی اختلافات داخلی مسلمانان به ایران نیز سرایت کرد چنانکه در سال ۳۸ یکی از سرداران عرب بنام خریست بن راشدالتاجی در جنوب ایران علیه خلافت قیام کرد و گروهی از ایرانیان نیز به پشتیبانی او برخاستند تا زیادبن ابیه از جانب علی بحکومت فارس منصوب شد و فتنه او را فرونشاند. طبری اذعان میکند که «بسیار میشد که ایرانیان نومسلمان به هواخواهی هموطنان خود با عربهای مسلمان درمیافتادند»<sup>۴</sup>

همین طبری از علی بن ابیطالب نقل میکند که پس از سرکوبی شورش استخر توسط سپاهیان اعزامی کوفه، خطاب به کوفیان گفت «ای مردم کوفه، شماستید که شوکت عجمان را از میان بردید»<sup>۵</sup>

«منابع عربی قرنهای نهم و دهم چگونگی مسکن گزیدن اعراب را در شهرهای بزرگ طی فتوحات آنان شرح داده اند. در شهرها تنها سرداران و مأموران کشوری عسرب مسنزل نمیکردند، بلکه اعضای خانواده های اینان نیز همراهشان بودند. بدین قرار شمار اعرابی که در نقاط مفتوح منزل میگزیدند بسیار بود. نخستین موج مهاجرت اعراب

۱ - فتوح البلدان، ص ۱۵۰.

۲ - تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۶۵۷، کامل، ج ۱، ص ۳۲۸.

۳ - فارسنامه، ص ۱۱۶.

۴ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۲۲۸.

۵ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۴۰۸.